

هشت مارس: مبارزه برای هم تغییرات کوچک، هم تغییرات بزرگ

نادر ساد

یکشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۸۸ - ۷ مارس ۲۰۱۰

مقاومت و اعتراض خیابانی

زنان در جنبش اعتراضی و عمومی ماههای اخیر حضور چشمگیر و برجسته ای داشتند. برخی رسانه ها ی فارسی و غیر فارسی برای توصیف وضعیت جامعه ایران و ارزیابی از کشاکش های سیاسی عبارتی نظیر " سیمای زنانه ی انقلاب ایران " یا " انقلاب زنانه ی ایران*(1) " را بکار بردند.

بویژه واقعه ی قتل ندا آقا سلطان، زن جوانی را بعنوان سمبل مقاومت و اعتراض در ایران به افکار عمومی شناساند. این اولین بار نیست که زنی سمبل مقاومت و اعتراض در یک کشور می شود. از انقلاب فرانسه (1789) تا امروز نمونه های مشابه و ماندگار سمبلیک وجود داشته است و تلاش برخی ژورنالیست ها در این شبیه سازی برای درک اوضاع بحرانی و انتقال گزارشات ایران به مخاطبین که تجربیات تاریخی بسیاری از نقش زنان در انقلابات پیشین دارند در ماههای گذشته قابل فهم است.

زاویه ی نگاهها در مسائل سیاسی اجتماعی در سطح بین المللی بدلیل منافع و بینش ها، اما متفاوت است، بطور کلی در حالیکه در کمپ راست؛ گرایش محافظه کار همه تلاش خود را بکار می برد تا اثبات کند " طبقه ی متوسط" ایران تنها طبقه ی ناراضی، طرفداران غرب و مخالف حاکمیت اسلامی است در حالیکه بسیاری یا متأثر از ارزیابی های راست به حمایت از سرکوبگری حاکم پرداخته و یا بسیاری دیگر با تاثیر از اینگونه تحلیل ها منفعل گردیده و یا به زیکراک زدن ادامه دادند، در کمپ نیروهای چپ و سوسیالیست و انقلابی نیز ارزیابی های یکسانی وجود نداشت) صرف نظر از برخی ارزیابی های مغشوش و کلیشه ای (و تا جایی که به مقوله های تحلیلی بر می گردد، روشن است کار پایه ی ارزیابی نیروهای سوسیالیست باید مبتنی بر ارزیابی از مبارزات طبقاتی - اجتماعی قرار داشته باشد و دقیقاً از این زاویه نیز هست که پرداختن به نقش زنان و کیفیت مشارکت گسترده ی زنان در این

اعتراضات بار دیگر اهمیت فوری می یابد. بدین ترتیب اهمیت ژورنالیستی وارد کردن ترم هایی نظیر "انقلاب زنانه در ایران" در ارزیابی اوضاع داخلی ایران مسئله ای فرعی است اما بدلیل بار و اهمیت سیاسی اجتماعی جنبش زنان، بویژه در شرایط بحرانی که یکباردیگروزن کشی اجتماعی، نقش طبقه کارگردراین اعتراضات و رابطه لایه های مختلف جنبش های اجتماعی در ایران را به پرسش می کشد و استراتژی های گوناگون مطرح می شود قابل تعمق و نقد است .

به گمان من این اعتراضات عموماً در مقوله ی جنبش و کنشگری اجتماعی قابل ارزیابی است و نه ابتدا به ساکن در حیطه ی مقولاتی نظیر قیام و سرنگونی و زنان گرچه در اعتراضات خیابانی وزن و نقش مهمی بر عهده داشتند اما حضور زنان در اعتراضات خیابانی به تنهایی نه می تواند ملاک واقعی ارزیابی از موقعیت کنونی و نه می تواند ملاک ارزیابی از موقعیت زنان و جنبش زنان در کل جامعه قرارگیرد. اعتراضات خیابانی که زنان نیز در آن مشارکت داشتند اتفاقاً اینبار حرکتی بشدت سیاسی بود، همه مسئله اما این است که این حرکت در قالب حرکات اعتراضی و سلسله حرکات اجتماعی درست ارزیابی شود. چرا که هر ارزیابی درست و واقعی لازمه ی فعالیت انقلابی است و کسی نمی تواند با نادیده انگاشتن هر لایه اجتماعی شرکت کننده در این اعتراضات یا اغراق* (2) در ارزیابی از لایه ای دیگر مدعی دست یافتن به استراتژی صحیح برای رسیدن به پیروزی شود.

میدانیم که حجم مطالبات انباشته شده و سرکوب شده ی زنان و تداوم حاکمیت اسلامی ازسویی و مقاومت زنان و روشنگری برابری طلبانه در سطح جامعه، گرایشات سیاسی ایران را نیز بتدریج بسمت بازبینی در نگرشهای مرد و پدرسالارانه ی حاکم سوق داده و امروزه توجه به مطالبات زنان در بین گرایشات و سازمانها و احزاب بیشتر از هر زمان به چشم می خورد.

مبارزه بر سر خواسته های زنان یعنی حمایت از بسیج و متشکل شدن زنان برای تحقق خواسته ها و ارتقاء آگاهی عمومی جامعه است. اینکه یک نیروی چپ و سوسیالیست مدعی شود ما از هر گونه تغییر جزئی حتی تغییرات حقوقی و فرهنگی به نفع زنان حمایت می کنیم اما مسئله ی زنان تنها با سرنگونی این رژیم و یا رفع تبعیض طبقاتی در جامعه کمونیستی حل می شود، بخودی خود بمعنای حل معضل عمل مبارزاتی روز جامعه ایران نیست. رژیم مذهبی، سرکوبگر و آپارتاید جنسی البته عامل اصلی تداوم فرودستی زنان است و اعتراض زنان نیز وجود دلرد اما اینکه کدام حلقه ها امروز را به آینده وصل می کند بسیار مهم است .

بنا بر این بحث بر سر اینکه "خواستهای زنان" ایران چیست؟ متشکل شدن زنان چه فرم‌هایی دارد؟ و رابطه‌ی جنبش‌چپ، سوسیالیستها و جنبش‌کارگری با جنبش‌های اجتماعی و بویژه جنبش زنان کدام است؟ سوال‌های فراوانی باز و مطرح است. بنا بر این صرف اعلام یک پلتفرم و فورمولبندی خواستهای زنان که قرار است بعد از سرنگونی این رژیم با چند فرمان به اجرا درآید، پاسخ همه مسائل کنونی نیست.

مسئله زن و همچنین جنبش زنان همواره متاثر از تحولات و کارکردهای سیاسی بوده و خواهد بود. دقیقاً بهمین دلیل نیز هست که الیت جامعه در گروه‌بندی‌های گوناگون، همواره تلاش داشته با گرایش سیاسی خود از مطالبات زنان تعریف دهد و از این راه جنبش زنان را هم پیمان خود گرداند. تا اینجا نه می‌تواند ایراد به فعالین جنبش زنان باشد که چرا نهاد و تشکل خود را یک نهاد سیاسی تعریف نکرده‌اند یا از گرایشات سیاسی درون جامعه تاثیر نپذیرید یا بپذیرید و نه می‌تواند ایراد به گرایشات سیاسی گوناگون باشد که چرا با گرایش خود از مطالبات زنان سخن می‌رانید. تمام مسئله اما این است که اولاً داشتن پلتفرم با تلاش برای تحمیل یک تعریف موقعیتی از جنبش زنان و تعمیم آن به کل جنبش زنان فرق دارد.

اصالت جنبش 8 مارس

اصالت 8 مارس از دامن زدن به گفتمان انتقادی فمینیستی همراه پراتیک پیگیر برای سازماندهی توده‌ای زنان حول خواستهای جزئی و کلی و از همه مهمتر نقد روابط و مناسبات نابرابر حاکم بر جامعه منشاء می‌گیرد و نیازی به گفتن نیست که همواره نیروی چپ و سوسیالیست خودش را با این جنبش بازشناخته است.

در جامعه‌ی استبداد زده‌ی ما هر گام در ایجاد تشکل‌یابی با مشارکت مستقیم کنش‌گران فعال در جنبش‌های اجتماعی خود گامی در حمله به دژهای استبداد است و باید دستکم مورد حمایت نیروهای سوسیالیست قرارگیرد و در صورت امکان حتی در گسترش آن گام‌های عملی برداشته شود. طبیعی است گفتمان انتقادی و برابری طلبانه، نه در دنیای مجازی، بلکه در عمل مستقیم و تاثیرگذاری متقابل شانس پویایی دارد. همانگونه که برتری و تاثیرگذاری هرگرایشی بر جامعه تابعی از برتری مادی نیروهای اجتماعی درگیر در عرصه اجتماعی است که جهت سیاسی آینده را می‌تواند رقم زند.

در ایران، گفتمان فرمیستی و روایت‌های لیبرالی* (3) از حقوق زنان تاکنون افق و چشم اندازی جز تلاش برای تصحیح نیم بند قوانین حاکم، قادر به تصویر دیگری از خود و آینده نبوده است، دوره برتری

و راندمان اجتماعی اش را به محک گذارده و امتحانش را پس داده و امکانات و محدودیت های خود را شناسانده است. نیروی چپ در جنبش زنان ایران باید همچنان به نقد این گرایش ادامه دهد، اما نقد گرایشات دیگر بخودی خود منشاء هویت اثباتی و تقویت گرایش اجتماعی چپ در بدنه ی جامعه نمی گردد.

بعبارتی نیروی چپ انقلابی نمی تواند، طولانی شدن دوره ی سرکوب و از طرف دیگر پیدایی دوران موسوم به " دوران اصلاحات " و رشد گرایش و روایت های لیبرالی از حقوق زنان را همواره بهانه ای برای رفع تکلیف عملی در مقابل جنبش اجتماعی زنان قرار دهد. نابرابری های موجود زمینه ی بروز انواع گرایشات است، نقد گرایشات اما بمعنای پایان زمینه های بقای نابرابریهای حقوقی و فرهنگی نیست و چپ انقلابی که منافع عمومی زنان را باید مد نظر داشته باشد نمی تواند " مبارزه برای تغییرات جزئی " را اساسا معادل رفرمیسم قلمداد نموده و از پیوند این " مطالبات جزئی " با سایر مطالبات اساسی سر باززند و یا اینکه فقط با ملاک و معیار یک اپوزیسیون برانداز هر حرکت جنبشی را ارزیابی نماید.

اگر می پذیریم نمی توان مسئله زنان را بدون پیوند با اشکال دیگر ستم منجمله تبعیض قومی و نژادی و طبقاتی درک کرد، باید با درک یکسویه و دکماتیستی از مبارزه ی طبقاتی که دوره ای طولانی نیز بنام چپ ها اشاعه می یافت و چنین القاء می کرد که پرداختن به مسائل طبقاتی ارج تراز مسائل و خواسته های " بورژوائی " زنان است تصفیه حساب نمود. در عین حال پرداختن به مسائل فرهنگی جدا از مبارزه با باورهای فرهنگی و مذهبی که بخشی از سامانانه ی مردسالار و ستم کار بر علیه زنان است جدا نیست، در گذشته اگر نیروی چپ به بهانه ی احترام به باورهای مردم از وارد شدن به مسائل فرهنگی سرباز می زد و عملا به باورهای سنتی و تبعیض آمیز احترام می گذاشت، اینبار هم نباید پرداختن به مسائل فرهنگی و مبارزه با باورهای سنتی را به صرف اینکه روایت های لیبرالی نیز در همین محدود ه ها فعالیت می کنند ، فعالیت نامربوط به جنبش چپ تلقی کند.

شناخت از درهم تنیده گی مسئله زنان در ایران با سایر مسائل سیاسی - اجتماعی و بویژه طبقاتی اتفاقا بستر رشد گرایش انتقادی چپ انقلابی نیز می تواند باشد. چرا که شکاف بی رحمانه ی میان فقر و ثروت و ارزانی و بیکاری نیروی کار زنان به همراه همه تضیقات حقوقی و فرهنگی و فردی و اجتماعی بر علیه اکثریت زنان جامعه ما چنان عریان است که سلاح نقد در دست این گرایش را مدام پالایش و استدلال رفرمیستی را هر روز سست تر می کند. اما این زمینه عینی که زمینه برتری نظری گرایش چپ و سوسیالیست دخالتگر در سطح الیت و لایه ی

روشنفکری کنشگر جامعه نیز می تواند باشد، تنها شرط لازم و نه کافی در پیشروی و کشاکش های لازم بر سر انتخاب درست راه و هموار کردن باور به ضرورت تحولات اساسی در جامعه است.

البته که داشتن استراتژی سیاسی و پلاتفرم مطالباتی و خواستها نیز جزء ملزومات است، اما همه ی کار و وظیفه به اینجا ختم نمی شود. بلکه مسئله اصلی و محوری، یافتن راه های همبستگی و بسیج توده های وسیع زنان است. جنبش اجتماعی زنان در ایران که بطورکلی مورد حمایت همه گرایشات چپ است، اصولاً باید جنبش تشکل های زنان بهم پیوسته و مرتبط نیز باشد. کلی بافی و صدور رهنمود درباره ی ایجاد تشکل های مستقل بخودی خودحلال همه مشکلات نیست. باید از تشکل مستقل همچنان دفاع کرد اما بدون توضیح چند و چون آن و راه های ایجاد آن همچنان دیدگاه سازمانیابی معطوف به تشکل مستقل ناروشن و بحث برانگیز باقی خواهد ماند. درکشور ما که تحت حاکمیت استبداد سرمایه ی اسلامی هم تشکل یابی مستقل (در اینجا مستقل از دولت) با موانع روبروست و هم سرکوب شدید گسترده است و هم آزادی تحزب حداقل در محدوده ی مدل دمکراسی پارلمانی وجود ندارد، تلاش برای تقویت پایه ی اجتماعی بدون مرور تجربه زمینی از کار سیاسی و توده ای در داخل جامعه ی ایران و دوری جستن از ذهنی گرایی ضرورت تام دارد.

ما ایرانیان در خارج از کشور گاهی ناخودآگاه فراموش می کنیم که سالهاست که درون جامعه ایران دیگر زندگی نمی کنیم و گاهی هر تحول و رابطه ی پیرامونی مان را به جامعه ی ایران بسط می دهیم. درخارج از کشور البته تشکلات متعدد زنان حتی نوعاً با گرایشات چپ یا سکولار وجود دارند اما صرف وجود این همه تشکل که فی نفسه گامی در تمرین خود سازمانیابی زنان است، بخودی خود معرف گرایشات موجود برآمده از جامعه ایران در قامت متشکل آن نیست و نمی تواند خلاء تشکل یابی درون جامعه ایران را پر نماید.

این تشکل ها حتی معرف گرایشی خاص از شاخه های فمینیستی شناخته شده در سطح جهان نیستند. هر چند در اثر تماس فرهنگی تاثیرات متقابل گرایش شاخه های متفاوت فمینیستی در این تشکلات مشاهده می شود. بنابراین جایجایی جامعه ی ایرانیان در تبعید با جامعه ی ایرانی در داخل کشور که پیوندهای طبیعی اش را حفظ کرده خطاست. البته که این دو بهم مربوطند اما خطاست هر آینه فراموش شود درجامعه ایران نیمی از میلیونها توده کارگر وزحمتکش را زنانی تشکیل می دهند که منکوب روابط مردسالارانه اند و توانایی دفاع از خود، از ایشان سلب شده است و فاقد هر تشکل حتی ابتدایی ترین آن بشکل گروه های همیاری هستند.

آگاهی نسبی این توده ی زنان از مطالب جامعه مردسالار و ستم روا ی

طبقاتی و بسیج آنان شرط لازمی هر تحول انقلابی است. انقلابی که مشروط به آگاهی نیروی کار و ترک خوردن باورهای مرد سالارانه در صفوف طبقه کارگرنیز هست و صد البته روشنفکران و دگراندیشان و دانشجویان اعم از زن و مرد نیز در به چالش کشیدن نهادهای قدرت و نقد سامانه ها و روابط سلسله مراتبی تبعیض آمیز دارای نقش موثری هستند .

بنابراین زمان آن فرارسیده است که گرایش سوسیالیست و چپ نیز با روایت اصیل خود ملهم از جنبش 8 مارس وارد کشاکش های سیاسی جامعه شود. امری که الزاما خودبازبینی و نقد درون جنبشی و پالایش تصورات و نقد انگاره های غلط بنام جنبش چپ و سوسیالیستی در قبال جنبش زنان لازمی انکار ناپذیرچنین گامی است .

بعلاوه تلاش برای یافتن زمینه های همپیوندی با مطالبات مشترک فی مابین لایه های مختلف درون جنبش زنان از یکسو و همپیوندی فی مابین میان فعالین جنبش های اجتماعی - طبقاتی درون جامعه از سوی دیگر برای فرارویی به مرحله ی تجدید قوا و تجدید آرایش صف آرائی ضروری است. بی تردید فعالیت در زیرساخت های چنین امری اگر امروز بدلیل سرکوب و اختناق شدید نتواند نمود آشکاری داشته باشد، در برآمدهای انقلابی به ثمر نشسته و نیروی اجتماعی عظیمی را آزاد خواهد کرد.

درایران هیچ خواست حق طلبانه ی مردمی، نمی تواند با برجسب "خواسته های جزئی" تنزل داده و تحقیرشود! طبیعی است همه فعالین اجتماعی نه فقط به دلیل اختناق بلکه بدلیل بعضا گرایش اجتماعی تنها در محدوده هایی خواستها و مطالبات خود را مطرح و برای آن مبارزه می کنند. در جامعه ی استبداد زده حتی گرایش رادیکال در دوران آرامش سیاسی ناچاربه امکان گرائی منطبق بر مکانیسم مبارزه ی توده ای است. امری که در برآمد های سیاسی تغییر خواهد کرد و این محدودیت امکانات درهم خواهد شکست.

بجای تلاش برای رادیکالیزه کردن مصنوعی مطالبات واقعی جنبش اجتماعی در هر زمان و شرایط و یا بجای تحقیر مطالبات دیگر فعالین جنبش هر نیروی مدعی باید مطالبات رادیکال خودش را که برگرفته از نقدی ریشه ای به روابط موجود است را در معرض قضاوت و پراتیک اجتماعی قراردهد و نه فقط در تبلیغات بلکه در عمل حقانیت خود را به اثبات برساند.

8 مارس روز زن، روزی تاریخی - جهانی در اعلام مطالبات برابری طلبانه و روز اعتراض به نابرابری های موجود در جامعه است. نابرابریهایی که اساس و ریشه آن مناسبات طبقاتی - جنسیتی و روابط نابرابر تبعیض آمیز میان آحاد جامعه است و تا زمانیکه نابرابری

های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی؛ حقوقی و شهروندی و تبعیضات جنسیتی در جوامع برافکنده نشده است، جنبش برابری طلبانه که آزادی واقعی زنان یکی از آماج اصلی اش می باشد بر علیه این شرایط خواهد شورید و در مبارزه ای پیگیر به نقد شرایط موجود و برای رفع موقعیت اسارت بار زنان برخواهد خاست.

سنت جنبش 8 مارس ریشه در این نقد انقلابی دارد. با این نقد میتوان به گسترش و تعمیق مبارزه هم برای تغییرات کوچک و هم تغییرات بزرگ یاری رساند.

زیرنویس ها :

1) آذرماجدی در مصاحبه با یک دنیای بهتر می گوید : منصورحکمت این عبارت را در سال 2000 در سمینار آیا کمونیسم در ایران پیروزی شود در انجمن مارکس لندن استفاده کرد ، منصورحکمت در آن کنفرانس کمی در این رابطه توضیح داد. آذرماجدی سپس تعبیر خودش را بیان می کند. آذرماجدی می گوید منصورحکمت "کمی" در باره ی این لفظ توضیح دارد . و من می گویم راست می گوید و منصورحکمت فقط در یک جمله گفت : "نصف جامعه زنان هستند و نصف این نصف طرفدار برابریند و میتونه انقلابی که می کنند انقلابی زنانه باشد"

یادآوری من: این تمام حرفی است که منصورحکمت در باره انقلاب زنانه بر زبان آورده است . اما آنچه که آذرماجدی نمی گوید و یا در نظر نمی گیرد این است که منصور حکمت بیش از یکساعت در باره ی شرایط پیروزی کمونیسم در ایران بخوان پیروزی کمونیسم کارگری که می تواند نامش حزب کمونیست کارگری باشد یا هر اسم دیگری هم داشته باشد صحبت کرد و در این سمینار گفت جمهوری اسلامی بحران آخر را دارد و اینکه چه کسی سر کار می آید بجز جریان بورژوازی که اصلاح طلبان و سلطنت طلبان هستند ، ما هستیم که بعنوان کمونیسم کارگری که برای گرفتن قدرت از همه بیشترشانس داریم . چه انقلاب شود چه انتخابات برگزار شود!؟ دو رکن اصلی نقطه قوت ما نیز مبارزه با مذهب و آزادی زن است و اگر پلاتفرمی داشته باشیم می توانیم چفت بشیم به گسترش اعتراضات و در حالت دوم هم رای بیاریم و یک اکثریت عظیم را با خود داریم و در لابلای جملاتش گفت این انقلاب می تواند زنانه باشد. در این سمینار همه تلاش منصور حکمت معطوف به اقناع حاضرین برای گرفتن قدرت است چرا که حزب کمونیسم کارگری را حزب رهبرانقلاب آتی می شناسد.

درست با این تصورات است که حزب کمونیست کارگری به تبعیت از منصور

حکمت امروز اعتراضات اخیر را انقلاب زنانه ارزیابی کرده و باورشان شده ، پیش بینی منصورحکمت بوقوع پیوسته و باید برای گرفتن قدرت خیزبردارند. چرا که شرکت زنان دراعتراضات خیابانی اخیر را به شرکت زنان درجنبش سرنگونی ترجمه می کنند بویژه اینکه این زنان گویا بین انتخاب ها کمونیسم کارگری را انتخاب کرده اند و درخدمت رهبری و صدالبته بقدرت رسیدن حزب ایشان هستند.

2) نمونه ی ارزیابی اغراق آمیز را می توان باز هم درجریانات منتسب به طیف کمونیسم کارگری سراغ گرفت. اینها مدعی هستند اکثریت زنان ایران خواهان سرنگونی رژیم و ضد مذهب هستند و با فراخوان این حزب به خیابانها آمدند که انقلاب کنند و رژیم را سرنگون کنند. اینکه این حزب یا هر حزب دیگری تا جایی که خود را سوسیالیست می داند باید مطالبات حداکثری داشته باشد یک موضوع است و اینکه اکثریت زنان نیز این حزب را پذیرفته اند و با فراخوان این حزب به خیابان آمده اند موضوع دیگر است.

3) روایت لیبرالی در وجه غالب به نقد مناسبات تبعیض جنسی درزیر بنای جامعه نمی پردازند و فعالیت فرهنگی و آموزشی و موقعیت شغلی زنان در بازار کار را هدف مبارزه با نابرابری بین زن و مرد در جامعه می شناسد.